



قواعد فقهیه (دروس تمهیدیه فی القواعد الفقهیه)

گرایش فقه و اصول

(قاعدة لا ضرر)

استاد: حجت الاسلام والمسلمین آlostانی

آموزشیار: آقای محمد تقی خواجوی

مقدمه:

در درس قبل مراد از حکومت بیان گردید، در این درس وجه تقدیم دلیل حاکم بر دلیل محکوم ذکر می گردد. میرزای نائینی، دلیل محکوم را در مقام اثبات حکم در فرض تحقق وجود موضوع و دلیل حاکم را مبین حکم می دانند، لذا تعارض بین دلیل حاکم و محکوم را دفع می کنند.

دلیل دوم مقدم شدن دلیل حاکم بر دلیل محکوم، جنبه نظارت داشتن دلیل حاکم، نسبت به دلیل محکوم است، و ناظر بودن دلیل حاکم به تنهائی، سبب می شود تا عُرف آنرا مقدم بر دلیل محکوم کند.

هر عنوان و موضوعی که در ادله احکام اخذ می گردد، باید بر معنای واقعی و خارجی حمل شود و بر معنای علمی حمل نمی گردد لذا ضرر در حدیث حمل بر ضرر واقعی می گردد سپس نقضی از فقه در مورد این مطلب مطرح می گردد.

شخصی در حالت غفلت از ضرری بودن وضو، وضو گرفت، سپس کشف خلاف شد همه علماء قائل به صحت وضوی او شده اند حال آنکه مقتضای ادله بطلان وضو می باشد.

جوابی از میرزای نائینی و سید یزدی در توجیه صحت وضو ذکر شده و مورد نقد و بررسی مصنف قرار می گیرد در پایان طبق مبنای بسیط بودن و مرکب بودن و خوب، مختار مصنف بیان می گردد.

نكتة تقدم الحاكم

يبقى علينا أن نعرف نكتة تقدّم الدليل الحاكم على الدليل المحكوم، فإنّ من المسلّم بين جميع الأعلام تقديم الدليل الحاكم، وإنّما اختلفوا في نكتة تقدّمه. و في هذا المجال يوجد رأيان:

١- ما أفاده الشيخ النائيني. و حاصله: أنّ الدليل المحكوم يتكفّل إثبات الحكم على تقدير ثبوت الموضوع و لا يتكفّل إثبات الموضوع و أنّه متحقّق بالفعل أو لا في حين أنّ الدليل الحاكم ينفي تحقّق الموضوع، و مثل هذين لا تعارض بينهما، فدليل أكرم العالم - مثلاً - يقول: على تقدير كون هذا أو ذاك عالماً يجب إكرامه، أمّا أنّ هذا أو ذاك عالم بالفعل فلا يتكفّل اثباته، فإذا جاء دليل ثان يقول الفاسق ليس بعالم فلا يكون معارضا للأوّل ليتأمّل في وجه تقدّمه عليه.

و يرده: أنّ دليل أكرم العالم يثبت وجوب الإكرام لمن كان عالماً حقيقة و واقعا كما هو شأن كل دليل حيث يثبت الحكم للموضوع الواقعي، و واضح أنّ دليل الفاسق ليس بعالم لا ينفي العالمية واقعا لكي لا يتنافى و وجوب إكرام كلّ عالم.

٢- أن يكون وجه التقدّم هو النظر، فإنّ كون الدليل الحاكم ناظراً إلى الدليل المحكوم هو بنفسه نكتة تكفي في نظر العرف للتقدّم، لأنّ معنى كونه ناظراً هو أنّ المتكلّم قد أعدّه لتوضيح المقصود من الدليل المحكوم، و واضح أنّ ما أعدّ لتوضيح المقصود من غيره يكون هو المقدم في نظر العرف.

١١- الضرر الواقعي أو العلمي

كلّ عنوان يؤخذ في الدليل يحمل على الواقعي دون العلمي، فحينما يقال: الدم نجس فالمقصود أنّ ما كان دماً واقعا هو نجس، سواء علم المكلف بكونه دماً أو لا، فالمدار إذن على تحقّق العنوان بوجوده الواقعي و ليس على تحقّقه بنظر المكلف و علمه.

و في ضوء هذا يلزم أن يقال بأنّ حديث لا ضرر حينما ينفي كلّ حكم شرعي في حالة الضرر فالمقصود: نفي ذلك حالة تحقّق الضرر واقعا حتى و إن لم يحرز المكلف ذلك.

و يتفرّع على هذا أنّ المكلف لو كان يعتقد حينما يريد الوضوء بعدم كونه مضرّاً، و بعد أن توضّأ اتّضح أنّه مضرّ فالمناسب الحكم ببطلانه، لأنّه ما دام مضرّاً واقعا فالأمر به يكون منتفياً بسبب حديث لا ضرر، و مع انتفاء الأمر به يلزم وقوعه باطلاً، و الحال أنّ المعروف بين الأعلام بل قيل بتسالمهم على الحكم بصحّته.

و بكلمة مختصرة: كيف يوجّه الحكم بصحة الوضوء في الحالة المذكورة، و الحال أنّ المناسب لحديث لا ضرر هو
البطالان؟

و هناك عدّة أجوبة عن ذلك نذكر منها:

١- ما أفاده الشيخ النائيني قدّس سرّه من أنّ الضرر في المقام لم ينشأ من الحكم الشرعي بوجود الوضوء ليرتفع الحكم
بالجوب، و إنّما نشأ من اعتقاد المكلف و تخيّل عدم الضرر في وضوئه، فاعتقاده عدم الضرر هو الذي أوقعه في الضرر و
ليس الحكم الشرعي بوجود الوضوء، و لذا لو فرض أنّ الحكم بوجود الوضوء لم يكن واقعا لوقع المكلف في الضرر
بسبب اعتقاده عدم الضرر.

و ما دام الضرر لم ينشأ من الحكم الشرعي بوجود الوضوء فلا يرتفع - وجوب الوضوء - بحديث نفى الضرر.

و مع عدم ارتفاع وجوب الوضوء يقع - الوضوء - صحيحا من جهة تعلق الأمر به و عدم انتفائه.

و فيه: انّ وجوب الوضوء لو كان ثابتا في مورد الفرض فهو ثابت في مورد تحقّق الضرر واقعا فيلزم انتفاؤه. و مجرد أنّ
الضرر خارجا لم يتحقّق بسببه غير مهمّ فإنّ الميزان في تطبيق حديث لا ضرر هو على ثبوت الحكم الشرعي في مورد
الضرر و ليس على نشوء الضرر خارجا من جهة الحكم الشرعي حتى يتعدّد تطبيقه في المقام.

٢- انّ حديث نفى الضرر، حيث أنّه وارد مورد الامتنان، فهو يرفع الالزام و الوجوب دون أصل الطلب و المشروعية، فإنّ
رفع ذلك ليس امتنانا و إنّما الامتنان هو في رفع الالزام لا أكثر. و هذا معنى ما يقال من أنّ نفى الضرر هو على نحو
الرخصة دون العزيمة.

و هذا الجواب يظهر من السيّد اليزدي في مبحث التيمّم من العروة الوثقى.

و قد يشكل على ذلك بأنّ الوجوب ليس مركّبا من جزءين: طلب الفعل و الالزام ليكون حديث نفى الضرر رافعا للجزء
الثاني دون الأول، بل هو أمر بسيط عبارة عن الطلب الشديد، أو يقال: إنّ الصيغة تدل على الطلب فقط، و الالزام يستفاد
من حكم العقل بناء على المسلك القائل باستفادة الوجوب من حكم العقل دون الوضع.

علت تقدیم دلیل حاکم

بحث در این محور پیرامون علت تقدیم دلیل حاکم بر دلیل محکوم می‌باشد، و چرا همهٔ علما نسبت به تقدیم دلیل حاکم بر دلیل محکوم اتفاق دارند، مصنف از بین آرای مطرح شده، دو نظریه را در اینجا ذکر می‌کنند.

الف: مختار میرزای نائینی

دلیل محکوم در مقام اثبات حکم در فرض تحقق وجود موضوع می‌باشد و خودش در مقام اثبات موضوع یا نفی موضوع نمی‌باشد، مثلاً دلیل اکرم العلماء، و جوب اکرام را، برای علما اثبات می‌کند، اما عالم بودن زید یا نبودن آنرا، دلیل اکرم العلماء متکفل نیست و باید دلیل دیگری عالم بودن زید را بیان کند، به عبارت دیگر هر جا عالم بودن صادق بود، دلیل اکرم العلماء، و جوب را برای او ثابت می‌کند. و در جایی که دلیل حاکم موضوع را نفی کند هیچ تنافی و تعارضی بین آن و دلیل محکوم وجود نخواهد داشت، مثلاً دلیل حاکم می‌گوید: الفاسق لیس بعالم، (فاسق عالم نیست) در این صورت در شخص فاسق، دلیل اکرم العلماء جریان پیدا نمی‌کند، زیرا موضوعش یعنی عالم توسط دلیل حاکم نفی شد.

اشکال

تنافی بین دلیل حاکم و محکوم باقی است، زیرا دلیل محکوم، حکم را برای موضوع واقعی و خارجی اثبات می‌کند یعنی عالمی که در خارج به او عالم اطلاق می‌گردد و دلیل حاکم به صورت ادعائی، عالم بودن را از شخص فاسق مثلاً نفی می‌کند، لذا شخص فاسق از آن جهت که واقعاً عالم است، دلیل اولیه (دلیل محکوم) مثل اکرم العالم، شامل او می‌شود و از آن جهت که دلیل حاکم، عالمیت وی را به صورت ادعائی و تنزیلی نفی کرده است، لذا دلیل اولیه (دلیل محکوم) یعنی اکرم العالم شامل او نمی‌شود، پس تنافی بین دلیل حاکم و محکوم وجود دارد.

ب) نظریهٔ دوم

وجه مقدم شدن دلیل حاکم بر دلیل محکوم، جنبهٔ نظارت داشتن دلیل حاکم، نسبت به دلیل محکوم است، و ناظر بودن دلیل حاکم به تنهائی، سبب می‌شود تا عُرف آنرا مقدم بر دلیل محکوم کند، زیرا معنای ناظر بودن دلیل حاکم این است که متکلم دلیل حاکم را برای مقام توضیح و تبیین دلیل محکوم، تدارک دیده است، و روشن است آنچه تهیه و تدارک دیده می‌شود در مقام توضیح و تبیین مراد از یک شیء دیگر، در نظر عُرف مقدم می‌باشد.

۱. میرزای نائینی: دلیل محکوم در مقام اثبات حکم در فرض تحقق وجود موضوع می‌باشد و دلیل حاکم موضوع آن را بیان می‌کند.
۲. مصنف: دلیل حاکم ناظر به دلیل محکوم می‌باشد.
- علت تقدیم دلیل حاکم
بر دلیل محکوم

تطبيق

نکته تقدم الحاكم

علت مقدم شدن حاکم

بقي علينا أن نعرف نقطة تقدم الدليل الحاكم على الدليل المحكوم، فإن من المسلم بين جميع الأعلام تقديم الدليل الحاكم، وإنما اختلفوا في نقطة تقدمه. و في هذا المجال يوجد رأيان:

بر ما باقى است كه علت مقدم شدن دليل حاکم بر دليل محکوم را بشناسيم، زیرا مقدم داشتن دليل حاکم همه علماء، پذيرفته شده است. و در علت مقدم کردن آن اختلاف کردند و در اين فرصت دو نظريه يافت می‌شود:

۱- ما أفاده الشيخ النائيني. و حاصله: أن الدليل المحكوم يتكفل إثبات الحكم على تقدير ثبوت الموضوع و لا يتكفل إثبات^۲ الموضوع و أنه متحقق بالفعل أو لا في حين أن الدليل الحاكم ينفي تحقق الموضوع، و مثل هذين لا تعارض بينهما،

۱- آنچه میرزای نائینی فرموده است و خلاصه‌اش: دليل محکوم در جایی كه موضوع ثابت است، اثبات حکم را بر عهده دارد و اثبات موضوع بر عهده‌اش نیست و آن (موضوع) یا الآن وجود دارد یا ندارد، با اینکه دليل حاکم وجود موضوع را نفی می‌کند، و مثل این دو تعارضی بین آنها نیست،

فدليل أكرم العالم - مثلا - يقول: على تقدير كون هذا أو ذاك عالما يجب اكرامه، أما أن هذا أو ذاك عالم بالفعل فلا يتكفل اثباته، فإذا جاء دليل ثان يقول الفاسق ليس بعالم فلا يكون معارضا للأول ليتأمل في وجه تقدمه عليه.

۱. اسم إن.
۲. مفعول يتكفل.

پس دلیل، عالم را اکرام کن - مثلاً می‌گوید: بنابر اینکه، این یا آن عالم باشد، اکرامش واجب است، اما اینکه (شخص) یا آن‌آن عالم هست، اثباتش بر عهده او نیست پس وقتی دلیل بگوید: فاسق، عالم نیست، معارض با دلیل اول نمی‌باشد، باید در وجه مقدم شدن (دلیل حاکم) بر آن (دلیل محکوم) دقت شود.

و یرده: انّ دلیل اکرم العالم یثبت وجوب الإکرام لمن^۱ کان عالماً حقیقة و واقعا کما هو شأن کل دلیل حیث یثبت الحکم للموضوع الواقعی، و واضح أنّ دلیل الفاسق لیس بعالم لا ینفی العالمیة واقعا لکی لا یتنافی و وجوب إکرام کلّ عالم.

آنها رد می‌کند: دلیل عالم را اکرام کن، وجوب اکرام را برای کسی که حقیقتاً و واقعاً عالم می‌باشد، اثبات می‌کند، همان‌طور که هر دلیلی این چنین است چون حکم را برای موضوع واقعی اثبات می‌کند و روشن است که دلیل، فاسق عالم نیست، عالم بودن را واقعاً نفی می‌کند تا منافاتی با وجوب اکرام کردن هر عالمی نباشد.

۲- أن یركون وجه التقدّم هو النظر، فإنّ كون الدلیل الحاکم ناظراً إلى الدلیل المحکوم هو بنفسه نکته تکفی فی نظر العرف للتقدّم، لأنّ معنی كونه ناظراً هو أنّ المتکلم قد أعدّه لتوضیح المقصود من الدلیل المحکوم، و واضح أنّ ما أعدّ لتوضیح المقصود من غیره یركون هو المقدم فی نظر العرف.

۲. ناظر بودن علت تقدم باشد، زیرا نظارت دلیل حاکم ناظر به دلیل محکوم به تنهایی در نگاه عرف برای مقدم شدن کفایت می‌کند، زیرا معنای ناظر بودن این است که متکلم آنها برای توضیح مراد از دلیل محکوم آورده است، و روشن است آنچه برای توضیح مراد می‌آید بر غیر آن در نظر عرف مقدم است.

Sc01:10:36

الضرر الواقعی أو العلمی

بحث در محور یازدهم این است که مراد از ضرر حدیث لاضرر، ضرر واقعی می‌باشد یا ضرر علمی؟ اگر مراد ضرر واقعی باشد، لازمه‌اش جریان حدیث لا ضرر در جایی که ضرر واقعاً وجود داشته باشد، چه مکلف علم به ضرر داشته باشد یا نداشته باشد و اگر مراد ضرر علمی باشد معنایش جریان قاعده در صورتی که مکلف علم به وجود ضرر داشته باشد، می‌باشد و در صورتی که علم به ضرر نداشته باشد، اگرچه واقعاً ضرر وجود داشته باشد، قاعده لاضرر جاری نخواهد بود.

مصنف می‌فرماید: هر عنوان و موضوعی که در ادله احکام اخذ می‌گردد باید بر معنای واقعی و خارجی و نفس‌الأمری حمل شود و بر معنای علمی حمل نمی‌گردد، مثلاً وقتی شارع می‌گوید: «الدم النجس» مرادش این است که هر چیزی که واقعاً خون باشد، حکم نجاست بر آن مترتب می‌گردد، مثلاً وقتی شارع بگوید: «الخمر حرام»، و شخص عالم به خمر بودن مائع موجود در ظرف نمی‌باشد، در این صورت اگر چه شخص علم به خمر بودن

^۱ . من موصوله.

ندارد، لکن حکم حرمت بر آن مترتب می‌شود، لذا در علم اصول به اثبات رسیده است که احکام مشترک^۱ بین عالم و جاهل نمی‌باشد.

در مورد قاعده لاضرر نیز همین قاعده جاری می‌شود، و وقتی شارع می‌فرماید: «لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام» معنایش نفی هر حکمی است که در عالم خارج و واقع، ضرری می‌باشد، خواه مکلف علم به ضرری بودن آن داشته باشد یا نداشته باشد.

در نتیجه، اگر شخصی اعتقاد به ضرری بودن وضویش ندارد و با این حال، وضو گرفت و بعد از انجام وضو کشف شد که وضو برایش ضرر داشته است، در این صورت باید حکم به بطلان وضو شود، زیرا هنگام وضو گرفتن، وضو برای او ضرر داشته است، لذا بوسیله قاعده لاضرر، وجوب وضو نفی می‌گردد، و با متفی شدن امر و وجوب دیگر امر و حکمی نیست تا شخص با قصد قربت و قصد امتثال امر، وضو بگیرد. در حالیکه علما در این مسأله قائل به صحت وضو شده‌اند لذا شبهه می‌شود، چگونه علما حکم به صحت چنین وضوئی نمودند در حالیکه طبق حدیث لاضرر، این وضو باطل می‌باشد؟

جواب‌هایی از این اشکال داده شده است، که بعضی از آنها ذکر می‌گردد.

جواب اول

میرزای نائینی می‌فرماید: مکلف بعد از انجام وضوی ضرری، ضرر بر او عارض شده است، لکن این ضرر، از ناحیه حکم شرعی به وجوب وضو نیست بلکه این ضرر رسیدن به مکلف، از ناحیه گمان و خیالش به ضرری نبودن وضو است و اگر این اعتقاد را نداشت، مرتکب وضوی ضرری نمی‌شد، در نتیجه این ضرر، هیچ ربطی به حکم شرعی و مسأله وجوب وضو ندارد تا گفته شود، حکم شرعی باعث ضرر شده است، لذا بوسیله حدیث لاضرر، وجوب آن نفی می‌گردد، بلکه وجوب وضو به حال خودش باقی است و دلیلی بر نفی آن وجود ندارد، و وضوی مکلف صحیح می‌باشد، زیرا امر به آن تعلق گرفته است.

اشکال

مطابق با کلام میرزای نائینی، حکم به وجوب در حالت ضرر موجود می‌باشد و وقتی حکمی در حالت ضرر، ثابت باشد، توسط حدیث لاضرر نفی می‌شود، خواه ضرر حاصل شده نشأت گرفته از وجوب حکم باشد، مثل وجوب

^۱ . قاعده اشتراک (احکام): اشتراک عالم و جاهل در تعلق تکالیف شرعی قاعده اشتراک (احکام)، به معنای اشتراک تمامی مکلفان در مسئولیت داشتن نسبت به احکام شرعی است، چه عالم به احکام باشند و چه جاهل به آن. عالمان شیعه اجماع دارند که خداوند در واقع و لوح محفوظ، احکام را براساس مصالح و مفاسد جعل نموده است و هر انسانی که به سن تکلیف برسد و دارای رشد عقلی، بلوغ و قدرت باشد، نسبت به آنها مکلف است، چه عالم به آن باشد و چه جاهل، چه مسلمان باشد و چه کافر؛ به بیان دیگر، علم به احکام، شرط توجه تکلیف به مکلف و مورد خطاب قرار گرفتن وی نیست، هر چند شرط تنجز و فعلیت تکلیف است. در مقابل، اشاعره احکام خداوند را مختص عالم به آنها دانسته و معتقدند شخص غیر عالم در عالم واقع نیز مکلف نیست. (بر گرفته از، اصول الفقه، ج ۲، ص ۳۵).

وضو، یا نشأت گرفته از چیز دیگری مثل اعتقاد مکلف باشد، به تعبیر دیگر، حدیث لا ضرر در مقام نفی حکم در صورت وجود ضرر می‌باشد. نه اینکه گفته شود حدیث لا ضرر، فقط در صورتی نفی حکم می‌کند که وجود ضرر وابسته و برخاسته از آن حکم باشد تا میرزای نائینی بگوید: در اینجا ضرر وابسته به وجوب نیست بلکه برخاسته از گمان و تخیل شخص می‌باشد، لذا حدیث لا ضرر، وجوب را نفی نمی‌کند.

بنابراین در مسأله وجوب وضو منفی است، چون وضو برای مکلف ضرر دارد، لذا امر و جعلی وجود ندارد تا مکلف بوسیله آن امر، قصد قربت الهی نماید و وضوی صحیحی را امتثال کند.

تطبیق

– الضرر الواقعی أو العلمی

ضرر واقعی یا علمی

كلّ عنوان یؤخذ فی الدلیل یحمل^۱ علی الواقعی دون العلمی، فحینما یقال: الدم نجس فالمقصود أنّ ما كان دماً واقعا هو نجس، سواء علم المكلف بكونه دماً أو لا، فالمدار إذن علی تحقّق العنوان بوجوده الواقعی و لیس علی تحقّقه بنظر المكلف و علمه.

هر عنوانی که در دلیل شرعی اخذ می‌شود، بر (موضوع) واقعی و خارجی حمل می‌شود نه (موضوع) علمی، پس وقتی گفته می‌شود: خون نجس است، پس مراد این است که هر چیزی که واقعاً خون می‌باشد، نجس است، چه مکلف به خون بودن آن علم داشته باشد یا نداشته باشد، پس ملاک در این هنگام بر وجود داشتن عنوان، به وجود واقعی آن است و آن (ملاک) بر وجود داشتن آن به نظر مکلف و علم او نیست.

و فی ضوء هذا یلزم أن یقال بأنّ حدیث لا ضرر حینما ینفی کلّ حکم شرعی فی حالة الضرر فالمقصود: نفی ذلک حالة تحقّق الضرر واقعا حتی و إن لم یحرز المكلف ذلک^۲.

و در سایه این لازم است گفته شود حدیث لا ضرر وقتی که هر حکم شرعی را در حالت ضرر نفی می‌کند، پس مراد نفی کردن آن (حکم شرعی) در حالت وجود ضرر واقعاً می‌باشد، حتی اگر مکلف آنرا (وجود ضرر را) احراز نکرده باشد.

و یتفرّع علی هذا أنّ المكلف لو كان یعتقد حینما یرید الوضوء بعدم كونه مضرّاً، و بعد أن^۱ توضّأ اتّضح أنّه مضرّ فالمناسب الحکم ببطلانه^۲

^۱ . خبر کل.

^۲ . مثلاً الیه: ضرر □.

بنابراین نتیجه گرفته می‌شود که مکلف هنگامیکه وضو را اراده می‌کند، به ضرری نبودن وضو اعتقاد پیدا کند، و بعد از وضو گرفتن روشن شود که وضو ضرر رساننده بود، پس مناسب است که حکم به بطلان آن (وضو) شود

، لآنکه ما دام مضراً واقعاً فالأمر به يكون منتفياً بسبب حدیث لا ضرر، و مع انتفاء الأمر به^۲ یلزم وقوعه باطلا، و الحال أن المعروف بین الأعلام بل قیل بتسالمهم علی الحكم بصحته.

زیرا هر وقت آن (وضو) واقعاً ضرر رساننده باشد، پس امر به آن (وضو) به سبب حدیث لا ضرر، منتفی است و با نفی شدن امر به آن (وضو)، واقع شدن آن (وضو) به صورت باطل، لازم می‌آید. و حال آنکه آنچه معروف بین بزرگان بلکه گفته شده، اتفاق آنها (علما) حکم به صحت آن (وضو) است.

و بكلمة مختصرة: كيف يوجّه الحكم بصحة الوضوء في الحالة المذكورة، و الحال أن المناسب لحدیث لا ضرر هو البطلان؟

و هناك عدّة أجوبة عن ذلك نذكر منها:

۱. ما أفاده الشيخ النائيني قدّس سرّه من أنّ الضرر في المقام لم ينشأ من الحكم الشرعي بوجوب الوضوء ليرتفع الحكم بالوجوب، و إنّما نشأ من اعتقاد المكلف و تخيّل عدم الضرر في وضوئه، فاعتقاده عدم الضرر هو الذي أوقعه في الضرر و ليس الحكم الشرعي بوجوب الوضوء،

۱- شيخ نائینی فرموده است، ضرر در اینجا از حکم شرعی به وجوب وضو نشأت نگرفته است تا حکم به وجوب برداشته شود و بلکه از اعتقاد مکلف و تخیل او نسبت به ضرری نبودن وضویش، نشأت گرفته است، پس اعتقادش به عدم ضرر آن چیزی است که او را در ضرر واقع ساخته و آن حکم شرعی به وجوب وضو نیست

و لذا لو فرض أنّ الحكم بوجوب الوضوء لم يكن واقعاً لوقع المكلف في الضرر بسبب اعتقاده عدم الضرر. و ما دام الضرر لم ينشأ من الحكم الشرعي بوجوب الوضوء فلا يرتفع - وجوب الوضوء - بحدیث نفی الضرر. و مع عدم ارتفاع وجوب الوضوء يقع - الوضوء - صحيحاً من جهة تعلق الأمر به و عدم انتفائه.

و لذا اگر هنگامی فرض شود که حکم به وجوب وضو، سبب وقوع مکلف در ضرر نبوده است، هر آینه علت وقوع مکلف در ضرر، اعتقاد مکلف بر عدم ضرر بوده است. و هر وقت ضرر برخواسته از حکم شرعی نباشد، پس - وجوب وضو - بوسیله حدیث لا ضرر برداشته نمی‌شود و با عدم برداشته شدن وجوب وضو، وضو صحیح واقع می‌شود چون امر به آن (وضو) تعلق گرفته و برداشته نشده است.

۱. آن ناصیه.

۲. مرجع ضمیر: وضو.

۳. مرجع ضمیر: حدیث لا ضرر.

و فيه: انَّ وجوب الوضوء لو كان ثابتاً في مورد الفرض فهو ثابت في مورد تحقّق الضرر واقعا فيلزم انتفاؤه. و مجرد أنّ الضرر خارجاً لم يتحقّق بسببه غير مهمّ.

و در این بیان اشکال است: اگر فرض شود که وجوب وضو، وجود دارد، پس آن (وجوب وضو) در مکان وجود ضرر، ثابت است، پس نفی آن (وجوب وضوء) لازم می‌آید، و مجرد اینکه ضرر در خارج بوسیله آن (وجوب وضوء) بوجود نیامده، مهم نیست،

فإنّ الميزان في تطبيق حديث لا ضرر هو على ثبوت الحكم الشرعي في مورد الضرر و ليس على نشوء الضرر خارجاً من جهة الحكم الشرعي حتى يتعدّر تطبيقه في المقام.

زیرا مناط در جریان حدیث لا ضرر، وجود حکم شرعی در محل ضرراست و آن (مناط) بر نشأت گرفتن ضرر در خارج از ناحیه حکم شرعی نیست تا تطبیق آن (حدیث لا ضرر) در اینجا ناممکن شود.

Sco2:23:16

جواب دوم

از کلمات مرحوم سید یزدی در کتاب عروه الوثقی ظاهر می‌شود که، چون حدیث لا ضرر در مقام امتنان واقع شده است، یعنی حدیث لا ضرر مانند حدیث رفع و امثال آن، در مقام منت نهادن بر امت اسلامی است و اقتضای منت نهادن رفع الزام و وجوب عمل می‌باشد، تا مکلفین به خاطر وجوب عمل در کلفت و سختی نیفتند، و اقتضای امتنان این نیست که مشروعیت و مطلوبیت عمل را نیز نفی کند، لذا بعد از جاری شدن حدیث لا ضرر، الزام وجوب وضو برداشته می‌شود، اما مشروعیت و مطلوبیت آن به حال خودش باقی است، لذا شخص با قصد مطلوبیت و مشروعیت می‌تواند قصد امتنان امر نموده و قصد قربت از او صادر می‌شود، لذا وضویش صحیح واقع می‌شود.

اشکال اول

وجوب، امری مرکب از دو جزء نمی‌باشد که یکی الزام و دیگری مطلوبیت عمل باشد، تا گفته شود که حدیث لا ضرر به خاطر مقام امتنان، لزوم آنرا برداشته و مطلوبیت عمل باقی است، بلکه وجوب امری بسیط و مرکب از دو جزء نمی‌باشد و آن امر بسیط، همان طلب شدید می‌باشد، در مقابل استحباب که طلب ضعیف است.

اشکال دوم

صیغه امر و هیئاتی که دلالت بر اثبات یک حکم شرعی می‌کنند، فقط طلب را می‌رسانند، اما اینکه طلب به نحو لزومی است که از آن تعبیر به وجوب می‌کنند، یا به نحو غیر لزومی است که از آن تعبیر به استحباب می‌شود، از طریق حکم عقل ثابت می‌شود یعنی عقل در مقام عبودیت و مولویت حکم می‌کند که اگر مولا دستوری را صادر

کرد و عملی را از مکلف عبد خواست، عبد نمی‌تواند در گوشه‌ای بنشیند و دستور مولا را به صرف احتمالات واهی انجام ندهد بلکه باید امر مولا را امتثال کند و این همان وجوب می‌باشد. پس ادله شرعی دلالت بر طلب می‌کنند و حدیث لاضرر نیز، همین طلب و مشروعیت را نفی می‌کند، لذا طلبی و امر باقی نیست تا گفته شود مکلف با قصد آن طلب، قصد قربت از وی صادر شده و وضوی صحیح را انجام داده است.

تطبیق

۲- انّ حدیث نفی الضرر، حیث أنّه وارد مورد الامتنان، فهو^۱ یرفع الالزام و الوجوب دون أصل الطلب و المشروعية، فإنّ رفع ذلك لیس امتنانا و إنّما الامتنان هو فی رفع الالزام لا أكثر.

۲- حدیث نفی ضرر چون در مقام منت نهادن وارد شده است، پس لزوم و وجوب را نفی می‌کند نه اینکه اصل طلب و مشروع بودن را نفی کند، پس نفی کردن آن (طلب) منت نهادن نیست و منت گذاشتن فقط در نفی الزام است نه بیشتر از آن،

و هذا معنی ما یقال من أنّ نفی الضرر هو علی نحو الرخصة دون العزيمة. و هذا الجواب یظهر من السید الیزدی فی مبحث التیمّم من العروة الوثقی.

و این معنای آنچه گفته می‌شود، نفی ضرر از باب ارفاق است نه اینکه عزیمت باشد و این جواب از سید یزیدی در بحث تیمیم از کتاب عروه، روشن می‌شود.

و قد یشکل علی ذلك بأنّ الوجوب لیس مرکباً من جزءین: طلب الفعل و الالزام لیكون حدیث نفی الضرر رافعا للجزء الثانی دون الأول، بل هو أمر بسیط عبارة عن الطلب الشدید،

و بر آن (جواب) اشکال می‌شود به اینکه وجوب مرکب از دو جزء نیست: طلب کردن فعل و الزام، تا اینکه حدیث نفی ضرر جزء دوم را نفی کند نه جزء اول را (و جزء اول به حال خودش باقی باشد) بلکه آن، شیئی بسیط است که عبارت از طلب شدید می‌باشد

أو یقال: إنّ الصیغة تدل علی الطلب فقط، و الالزام یرتفع من حکم العقل بناء علی المسلك القائل باستفادة الوجوب من حکم العقل دون الوضع.

یا گفته شود: صیغه (امر) فقط دلالت بر طلب دارد و الزام از حکم عقل استفاده می‌شود بنابر طریقی که وجوب را از حکم عقل استفاده می‌کند نه از وضع.

Sco^۳: ۲۹: ۴۰

^۱ . مرجع ضمیر: حدیث لاضرر □.

چکیده

۱. میرزای نائینی: دلیل محکوم در مقام اثبات حکم در فرض تحقق وجود موضوع می‌باشد و خودش در مقام اثبات موضوع یا نفی موضوع نمی‌باشد.
۲. مصنف: دلیل محکوم، حکم را برای موضوع واقعی و خارجی اثبات می‌کند و دلیل حاکم به صورت ادعائی، عالم بودن را از شخص فاسق مثلاً نفی می‌کند.
۳. وجه مقدم شدن دلیل حاکم بر دلیل محکوم، جنبه نظارت داشتن دلیل حاکم، نسبت به دلیل محکوم است، و ناظر بودن دلیل حاکم به تنهائی، سبب می‌شود تا عُرف آنرا مقدم بر دلیل محکوم کند.
۴. مصنف: هر عنوان و موضوعی که در ادله احکام اخذ می‌گردد، باید بر معنای واقعی و خارجی حمل شود و بر معنای علمی حمل نمی‌گردد.
۵. میرزای نائینی: ضرر عارض شده بر مکلف از ناحیه حکم شرعی به وجوب وضو نیست، بلکه این ضرر رسیدن به مکلف، از ناحیه گمان و خیالش به ضرری نبودن وضو است.
۶. مرحوم سید یزدی: چون حدیث لاضرر در مقام امتنان واقع شده است، لذا رفع الزام و وجوب عمل می‌باشد، اما مشروعیت و مطلوبیت آن به حال خودش باقی است.
۷. مصنف: وجوب، امری مرکب از دو جزء نمی‌باشد که یکی الزام و دیگری مطلوبیت عمل باشد، بلکه وجوب امری بسیط یعنی طلب شدید می‌باشد، در مقابل استحباب که طلب ضعیف است.
۸. مصنف: صیغه امر و هیئاتی که دلالت بر اثبات یک حکم شرعی می‌کنند، فقط طلب را می‌رسانند، و وجوب و استحباب از طریق حکم عقل ثابت می‌شود.

آزمون

۱- علت تقدیم دلیل حاکم بر محکوم طبق نظر مرحوم نائینی چیست؟

- الف) ناظر بودن دلیل حاکم.
- ب) چون حاکم در مقام اثبات حکم محکوم در مقام اثبات موضوع است.
- ج) چون حاکم در مقام اثبات موضوع و محکوم در مقام اثبات حکم است.
- د) چون حاکم در مقام تبیین و توضیح دلیل محکوم است.

۲. به نظر مصنف تنافی بین دلیل حاکم و محکوم وجود دارد.

▼
دست
نادست

الف) درست .

۳. وجه تقدم حاکم به نظر مصنف چیست؟

- الف) جنبه نظارت داشتن دلیل حاکم.
- ب) دلیل حاکم محکوم را به صورت ادعائی نفی می کند.
- ج) دلیل حاکم، موضوع دلیل محکوم را بیان می کند.
- د) دلیل محکوم در مقام اثبات موضوع نیست بلکه موضوع آنرا حاکم بیان می کند.

۴. مقصود از ضرر در حدیث لاضرر چیست؟

- الف) ضرر واقعی ب) ضرر علمی.
- ج) ضرر واقعی و ضرر علمی.
- د) در صورت عدم اعتقاد مکلف، ضرر علمی و در صورت اعتقاد، ضرر واقعی.

۵. به نظر میرزای نائینی چرا وضوی شخصی که علم به ضرری بودن آن ندارد، صحیح است؟

- الف) چون ضرر ناشی از حکم شرعی نداشته باشد.
- ب) چون حدیث لاضرر در مقام امتنان وارد شده است.
- ج) چون وجوب مرکب از دو جزء می باشد، الزام و طلب و حدیث لاضرر فقط الزام را برمی دارد.
- د) چون وجوب را از حکم عقل استفاده می کنیم.